



دغدغه فرهیختگی و کلاس رفتن دائمی به مثابه یک سبک زندگی

کلاس زندگی خانواده ایرانی



جبار رحمانی

انسان‌شناس و عضو هیأت علمی پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

یکی از پدیده‌هایی که این روزها بسیار با آن مواجه می‌شویم، کلاس‌های آموزشی متعددی است که آدم‌ها در آن شرکت می‌کنند. هرچند بیشتر کلاس‌های آموزشی معطوف به مدارس و کنکور بوده اما بتدریج گستره آنها به سایر کلاس‌های آموزشی هنری، علمی و ادبی و حتی تخصص‌های دیگر هم رسیده. بازار کلاس‌های آموزشی (علاوه بر کلاس‌های درسی) بشدت گرم شده است و نکته جالب ولع آدم‌ها برای شرکت در این کلاس‌ها، توسط خودشان یا توسط فرزندان و اعضای خانواده‌شان است. مسأله اصلی در این میل وسیع به شرکت در کلاس‌های تخصصی علمی، هنری و ادبی آن است که آدم‌ها چرا تا این حد علاقه‌مند به شرکت در این کلاس‌ها هستند و گویی بخش مهمی از معیارهای دانش تخصصی و هنرمندی حرفه‌ای مستلزم شرکت در این کلاس‌ها شده است و گاه فرزندان خانواده‌ها مجبورند از کلاسی به کلاس دیگر در رفت و آمد باشند و فشار زیادی را به واسطه ضرورت/اجبار شرکت در این کلاس‌ها تحمل کنند. در فهم این وضعیت باید چند نکته کلیدی را همزمان مدنظر داشت:

نکته اول آنکه، حس ضرورت شرکت در این کلاس‌ها، بالاخص در حوزه‌های تخصصی، دانشی و علمی، بیانگر نوعی عدم اعتماد به کارکردهای صحیح نهادهای آموزشی برای جامعه‌پذیری علمی و تخصصی

آدم‌هاست. گویی ما اطمینان کافی نداریم که در مدرسه و دانشگاه، اطلاعات و مهارت‌های ضروری و کافی را به‌دست آوریم. لذا چه از سر دغدغه شخصی و چه از سر ضرورت شغلی پذیرفته‌ایم که باید در این کلاس‌ها شرکت کنیم. این موضوع هم در حوزه مهارت‌ها و دانش‌های ضروری و اولیه‌ای است که مدرسه/دانشگاه باید به ما بدهند و هم در حوزه دانش‌ها و تخصص‌های تکمیلی و مازادی است که منجر به ارتقای وضعیت و کیفیت آموزشی خواهند شد. به همین سبب کلاس‌های علمی-تخصصی در فضای غیررسمی در نهادهای خصوصی آموزشی-پژوهشی بازارگرمی دارند و استقبال داوطلبانه گسترده‌ای از آنها شده است. لذا در پس همه این‌ها دو خصلت را می‌توان دید: اشتیاق به یادگیری (از سر اختیار یا ضرورت) و عدم اعتماد به نهادهای آموزشی مدرسه و دانشگاه برای رفع این شوق.

نکته دوم، میل گسترده به شرکت در همه کلاس‌ها یا انبوهی از کلاس‌ها بیانگر نوعی آشفتگی یا سردرگمی در انتخاب کلاس آموزشی علمی/ادبی/هنری است. هرچند همه این کلاس‌ها فی‌نفسه اهمیت و

ضرورت خاصی در ارتقای کیفی دانش تخصصی افراد دارند اما نوعی میل و دغدغه فرهیختگی خام در مردم وجود دارد که در عین ارزشمندی و اهمیت آن، نوعی آشفتگی در انتخاب و گزینش کلاس‌های ضروری و تعیین سلسله‌مراتب مهم و غیرمهم در آنها را شاهد هستیم. گویی دانش، مهارت و بینش کافی برای انتخاب کلاس ضروری و مهم نیست، وضعیتی ایجاد شده که می‌توان آن را شهوت کلاس رفتن دانست؛ میلی خام و کور که هرگونه حضور در هر کلاسی را مبارک و متبرک می‌داند.

نکته سوم بیانگر رواج نوعی دغدغه فرهیختگی در میان مردم است که در اصل به دنبال افزایش و ارتقای سرمایه

نمادین و سرمایه فرهنگی در حوزه‌های علوم تخصصی (روانکاوی و ...) تا هنرها و ادبیات و گاه فلسفه است. اما این دغدغه‌ها همانطور که اشاره شد در فضایی آشفته جریان دارد که آدم‌ها قابلیت یا ابزارهای لازم برای تشخیص دقیق کلاس‌های مفید برای خودشان برحسب شرایط و نیازهایشان را ندارند و همین مسأله سبب شده همه هزینه‌های مادی و غیرمادی برای برآورده کردن این دغدغه فرهیختگی برعهده خود مردم باشد. این موضوع هرچند در وهله نخست در طبقه متوسط مردم بیشتر و گسترده‌تر است اما نمی‌توان آن‌را صرفاً به یک قشر و طبقه مشخص تقلیل داد، بلکه گویی میل و انگیزه‌ای فراگیر در همه اقشار است و صرفاً نمی‌توان تفاوت در گستره آن را ناشی از امکانات اولیه مادی گروه‌های مورد نظر دانست. به عبارت دیگر دغدغه فرهیختگی یک دغدغه فراگیر است که گویی مردم

ناخودآگاه می‌دانند که این سرمایه نمادین و فرهنگی نه تنها در عرصه‌های کاری و اقتصادی شروط و لازمه‌های موفقیت هستند، حتی در عرصه‌های شخصی و زندگی‌های فردی هم نقشی مهم در موفقیت و ارتقای کیفیت آن دارند. به عبارت دیگر دغدغه فرهیختگی در میان این اقشار هم توجیه و مطلوبیت ذهنی دارد و هم توجیه و مطلوبیت عینی و بیرونی. گویی یکی از لازمه‌های ارتقای کیفیت زندگی همین سرمایه‌های نمادین و فرهنگی هستند که به عنوان مؤلفه مهمی در ارزیابی از سبک زندگی خویش و دیگران محسوب می‌شوند.

در مجموع باید گفت با وجود گستره وسیع دغدغه فرهیختگی در جامعه که زمینه اصلی تمایل مردم به شرکت در کلاس‌ها و کارگاه‌های علمی، ادبی، هنری و فلسفی می‌شود همراه است با نوعی فقدان یا کاستی مهارت‌های بینشی، رفتاری و نگرشی برای انتخاب کلاس مناسب که منجر شده به شرکت دائمی در همه انواع کلاس‌ها و وضعیتی که می‌توان آن را کلاس زندگی مردم دانست. این وضعیت منجر به حالتی می‌شود که می‌توان آن را عدم توازن میان کلاس‌ها و کارگاه‌ها با نیازهای واقعی مردم دانست. وضعیتی که فشار زیادی یا از سوی مشارکت بیش از حد کلاس‌ها را ایجاد می‌کند یا فشار ناشی از حسرت عدم شرکت در کلاس‌های به ظاهر جذاب فراوان. در هر دو حالت فرد آرامش لازم برای بهره‌وری از کلاس‌ها و ارتقای درست سرمایه نمادین و فرهنگی خودش را نخواهد داشت. در نتیجه در فشار مضاعفی ناشی از دغدغه فرهیختگی، عدم اعتماد به نهادهای موجود و عدم مهارت برای انتخاب مسیر مناسب و متناسب برای رفع نیازهای ضروری، ما با وضعیت کلاس زندگی برای خانواده‌ها و فشار اقتصادی ناشی از شرکت در کلاس‌ها مواجه هستیم و گاه به جای ارتقای جدی سرمایه‌های فرهنگی و نمادین نوعی توهم یا نوعی مهارت ناقص در آن زمینه مورد نظر را به فرد القا

در فشار مضاعفی ناشی از دغدغه فرهیختگی، عدم اعتماد به نهادهای موجود و عدم مهارت برای انتخاب مسیر مناسب و متناسب برای رفع نیازهای ضروری، ما با وضعیت کلاس زندگی برای خانواده‌ها و فشار اقتصادی ناشی از شرکت در کلاس‌ها مواجه هستیم و گاه به جای ارتقای جدی سرمایه‌های فرهنگی و نمادین نوعی توهم یا نوعی مهارت ناقص در آن زمینه مورد نظر را به فرد القا می‌کند

می‌کند. به همین دلیل ضروری است نهادهای آموزشی و نهادهای مدنی، در حوزه فرهنگی در گفت‌وگوی مداوم تلاش کنند مهارت‌ها، دانش و بینش لازم برای جست‌وجوی کلاس‌های مفید مشارکت در آنها را در میان مردم ارتقا دهند. به عبارت دیگر مسأله بنیادین، فقدان مهارت‌های یادگیری است، اینکه بتوانیم تشخیص دهیم چه چیزی را از کجا و چقدر یاد بگیریم. این ضرورت ارتقای مهارت یادگیری به همراه دغدغه فرهیختگی می‌تواند جریان جدیدی در توسعه فرهنگی ایجاد کند.

